

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به حقیقت حکم تکلیفی و وضعی بود و تا اینجا دوسه مبنایی که نقل شد واضح بود مبنای اول که حکم حقیقتا اخبار است. طبعا ظاهرا مرادشان حکم شرعی دیگر. اخبار عن مصلحت و مفسده ای است که هست. این را عرض کردیم مرحوم نائینی رد کردند و در حکم هیچ نحوه انشائی چیزی تصور نشده است. راه دوم راهی بود که خود مرحوم نائینی رفته اند که به تعبیر خودشان توضیحاتش را بعد بناسد بیان کنند البته توضیحات بعدی که من دیدم راجع به فرق بین اعتبار و انتزاع و اینکه مجعولات شرعی همه احکام اعتباری اند. اما توضیح بیشتر و تفسیر قانونی تری را در عبارت ایشان فعلا ندیدم. لذا دیروز هم عرض کردیم که برای بعد خواستم امروز بگویم دیدم پراکنده صحبت های ایشان است گفتیم طبق همان صحبت های ایشان جلو برویم. راه سوم که مرحوم ضیا اعتبار کرده بودند یعنی طرح کرده بودند و آن اینکه احکام تکلیفی واقعی باشند امر واقعی در آن اعتبار نیست. انتزاعی است انتزاع و خوب می شود اما در احکام وضعی اعتبار است. و این مبنی بر این بود که حکم را عبارت از شوق اکید مولا بدانند. خب طبعا وقتی شوق اکید این یک امر واقعی و تکوینی است به تعبیر ایشان و علم عبد هم به آن شوق اکید کافی است برای تجزش و برای اتمام حجت در حقیقت مولا ابراز می کند اعتبار چیزی نمی کند.

پس یکی ابراز و یکی شوق اکید است که هر دو امر واقعی هستند و جزء امور متأصل هستند ربطی هم به امور اعتباریات و انتزاعیات ندارند. بله عقل از آنها انتزاع و خوب می کند. اما اعتبار در آن نیست. این هم راه سوم بود که از مرحوم آقای آقا ضیاء قدس الله نفسه مطرح کرده اند.

عرض کردم ما در این مسائل گاه گاهی دلمان می خواهد ریشه و زیربنای تفکر را هم توضیح دهند. مثلا مرحوم نائینی نحوه اعتبار را توضیح بدهد فقط ایشان فرموده اند مجعولات اعتباری است انتزاعی نیست. چون آنها بحث ایشان بعد خواهد آمد بعد توضیح عرض میکنم. ما توضیحا عرض کردیم وجه چهارمی را دیروز حالا می شود از مجموعه بعضی کلمات در آورد در این جور مباحث ما گاهی گاهی مقید هستیم که کلام قائل را با دقت و ظرافتش و گاهی نه خود فکر را مطرح می کنیم در کتب قدیم گاهی می گویند در این مسئله چند وجه است می گویند چند قول است فرق قول و وجه. فعلا سه تایی اول که قول بود فعلا وجه چهارمی را که دیروز چون توضیحش داده شد را

عرض کنیم آن هم مطرح شود خلاصه وجه چهارم این بود که دیروز عرض کردیم که اعتبارات قانونی اساسا چون آثار خاص خود را دارند این با مسئله اعتبارات ادبی فرق می کند. چون اعتبارات ادبی دارای آثار نیستند و حقیقت اعتبار ایجاد شیء است در وعای خودش. در آن وعاء این را ایجاد می کند. همان وعای اعتبار به نحوی که شده است. عرض کنم که اعطای حدی است برای او اعطای وجودی است و لذا در امور اعتباری، با خود اعتبار وجود پیدا می کند تابع وجود واقعی نیست بلکه اصولا از وجود واقعی خارج است و لذا عرض کردیم در امور اعتباری نمی آیند واقع را به سعه و ضیقش حساب کنند. در امور اعتباری می آیند به مقدار اعتبار سعته و ضیق حساب می کنند. نه به واقع. کاری به واقع ندارند. اصلا قوام اعتبار به همین است که ایجاد می کند. لذا وجودش عین اعتبار است. این طور نیست که تفکیک شود. به قول همان تعبیر معروف مثل موج است. موج عین حرکت آب است. نه اینکه دو جور موج داریم. موج ساکن و موج متحرک. اگر ساکن شد به اصطلاح موج نیست. اعتبار هم یک چیزی از این قبیل است. تا اعتبار آمد هست. آن وقت این اعتبار گاهی در امور ادبی می شود بلکه دایره توسعه دادیم دیروز. گاهی هم در امور قانونی. در امور ادبی ما به الازایی ندارد چیزی جعل نمی شود به خلاف اعتبارات قانونی. آن وقت این تفکر وقتی می خواهد اعتبارات قانونی را تحلیل کند در حقیقت می گوید اعتبارات قانونی در طول زندگی بشر یک نحوه اعتبارات ادبی بودند که بر اثر گذشت زمان هی اعتبارات کم و زیاد شد هی آثار به آن اعتبارات کم و زیاد شد لذا شکل قانونی به خودش گرفت. در اصلش به معنای همان یک نوع اعتبار ادبی بود. یعنی اصل اصلش یک امر واقعی و حقیقی بود و بعد اعتبار ادبی شد بعد دومرتبه این اعتبارات ادبی با کم و زیادی و به حسب جوامع مختلف و به حسب زمان های مختلف به صورت قوانین مختلف درآمد. این در حقیقت این بوده است.

مثلا مفهومی به نام ملک یا سلطه یا سلطنت انسان این خب انسان در اول می رفته است بالای درخت یک سیب می چیده است این سیب در دست او بوده است. خب این امر حقیقی است او قدرت دارد تمکن دارد تسلط بر آن دارد به این می گفتند ملک. بعد یواش یواش سیبی را که در جای دیگر بوده است یا شخص دیگری داشته است یا مثلا این در یک جایی بوده است که دور و برش بوده اند هنوز آنجا نرفته است سلطه پیدا کند. به پسرش یا به رفیقش گفته است این در حیطه من است. این یک نوع اعتبار ادبی. یعنی این در ملک من است در حیطه من است با اینکه ممکن است ده ها صدها درخت جنگلی باشد که این اصلا نمی تواند بر کل واحد تصویر شود لکن به این معنا درخت یار من است در اعتبار من است در ملک من است در سلطه من است به این معنا که کسی به آن درخت نزدیک نشود. این اعتبار ادبی است. برای اینکه در او ایجاد یک حالتی کند که دست به آن درخت ها نزند با اینکه سلطه خارجی ندارد مثل آن سیب نیست که سلطه خارجی داشته باشد. اسم این یک نوع اعتبار است. تدریجا این اعتبار ادبی یک نوع سلطه قانونی به خود گرفت. به این معنا که اگر واقعا

یک کسی آمد فی ما بعد دست بزند این می رود مثلاً با او می جنگد یا او را کتک می زند یا میکشد یا بر می دارد می برد جای دیگر. ببینید هی یکی یکی احکام درست می شود. مانع تصرف دیگران می شود این یک معنایش. می تواند به کسی دیگر واگذار کند یک معنای دیگرش. این کلمه ملک یا سلطه که در ابتدا یک امر تکوینی به معنای واقعی خودش بود ولو به معنای مقولی خودش نبود به معنای واقع نیست سلطه داشته باشد انسان بر آن نه به مقوله که حالا عبارت نائینی را می خوانیم. بعد تبدیل شد تدریجاً به یک اعتبار ادبی که به افراد می گوید که این ملک من است نزدیکش نشوید بعد تدریجاً تبدیل می شود به یک نوع اعتبار قانونی. در اعتبار قانونی بر اثر گذشت زمان آن چیزهایی که اعتبار شده است کم و زیاد می شود مثلاً این در یک جایی قرار می گیرد می گویند این ملک تو اما حق نداری بکنی. در یک جای دیگر می گویند که حق داری بکنی. در یک جای دیگر می گویند حق داری بکنی اما حق نداری جای دیگری ببری باید همین جاب اشد فرض کنید بسوزانی هیزم کنی کاری انجام دهی. این هی تدریجاً این طور شد. حق داری استفاده کنی. می توانی استفاده کنی و این را می خواهند بگویند ضابطه مند نبوده است این به اثر حوائج اجتماعی بوده است. لذا ممکن بوده است در یک ده، وقتی صحبت ملک بوده است بیست اثر بر آن باری شده است در یک دهی که مثلاً چهل کیلومتر آن طرف تر است پانزده اثر. زمان ها هم مؤثر بوده است. مکان ها هم در این جهت مؤثر بوده است.

این بر اثر گذشت زمان و مکان و بعد بر اثر ارتباط تمدنی، چون بشر یک خصلتی دارد که بر اثر ارتباطی که بینشان هست لازم نیست که خصائص را بگذارند یعنی فرض کنید در یک جامعه ای از آن مرحله اولیه ای که سیب را مالک می شد تا مرحله بعدی که می گفت مالک درختم به معنای ادبی تا به مرحله ادبی که مثلاً پانزده تا قانون این ممکن است صد سال طول کشیده باشد. اما یک بشر دیگر می آید یا این می رود جای دیگر در همان سال اول این کار انجام می گیرد. یعنی تمام اعتبارات قانونی در همان سال اول منتقل می شود. یک اصطلاحی است در جامعه شناسی که خصلت بشر این است که لازم نیست آن سیر تاریخی که هر تمدنی داشته است هر فرهنگی داشته است برای تمام جوامع ب عینها تکرار شود. همین مثال معروف شاید چند دفعه هم گفتم فرض کنید در یک قسمت هایی از اروپا در سه هزار سال چهار هزار سال قبل عصر حجر بوده است بعد عصر آهن و بعد عصر برق و بعد عصر الان دیجیتال و این صحبت ها ممکن است چهار هزار سال برای یک جامعه فرض کنید اروپایی یا برای یک جامعه شرقی مثل ایران ممکن است چهار هزار سال طول کشیده است تا به اینجا برسد. اما جامعه ای که در افریقا است و الان درست در عصر حجر زندگی می کند ممکن است در ده سال تمام این چهار هزار سال را طی کند. لازم نیست حتماً چهار هزار سال بگذرد از عصر حجر بگذرد تا بیاید به این عصر دیجیتال. این زمان را لازم نیست. این را اصطلاحاً عصر ترابط فرهنگ ها و تأثیر و تأثر تمدن ها می دانند که طبیعت انسان خداوند به انسان این طور داده است. لازم نیست که همان سیر

تاریخی را که یک فرهنگ دیگری داشته است فرهنگ که می گوئیم مثل احکام یا تمدنی که داشته است مثل همین صنعت و اینها. فرق بین فرهنگ و صنعت هم تمدن محل کلام است بینشان.

حالا ما این طور بگذاریم مظاهر صنعتی و تمدن مثل ساختمان ها جاده ها شهرها راه آهن ها اینها را اسمش را مظاهر تمدن بگذاریم احکام قوانین اعتبارات ادبیات اینها را مجموعا فرهنگ بگذاریم این طور با هم فرق بگذاریم. عرض کردم خیلی مسلم نیست فرقی این طور است. حالا ما تسامحا.

اینکه بیاید یک جامعه ای که فرهنگی نبوده است یک جامعه ای که قانونی نبوده است این تا بیاید با یک جامعه ای که قانونی شده است این سیصد سال طول کشیده است. لازم نیست یک جامعه دیگر هم همین سیصد سال را بگذارند. ممکن است این به یک سال باشد. ممکن است الآن در بررسی هایی که هست که خیلی رویش کاری شود در جوامع فعلی خیلی هم مطرح است ضبط و کنترل حالت عمومی جامعه است. چون این یک انتقادی که مثلا صد سال طول کشیده است تا در یک جامعه ای اتفاق افتاده است این بخواد دو سال در یک جامعه اتفاق افتد خواهی نخواهی تنش هایی را ایجاد می کند. به قول ما یک لرزه ها و زلزله ها و پس لرزه هایی را ایجاد خواهد کرد. و لذا به طور طبیعی سعی می کنند که مها رش کنند. یعنی سعی می کنند این مرحله انتقالی را یک جوری کنند که به برخوردهای اجتماعی به مشکلات و زلزله های اجتماعی اصلا گاهی ممکن است یک کشور را کلا نابود کند به جای اینکه بیاید در یک مرحله جدید چون با آن زیربنای فرهنگی قبلش نمی سازد با جامعه قبلش نمی سازد به صورت نابودی دربیاید. دیگر بحث های خاص خودش. این قسمت بحثش مربوط به کار فرهنگ و احکام و قوانین و حکم است این به ما بر می گردد. پس در حقیقت ما چیزی که شما مثلا می گوئید قانون یا حکم باید انعکاس اراده مولا باشد یا ملکیت مولا باشد یا شوق اکید مولا باشد یا مثلا مصالح الهیه باشد. این را ما اصلا نمی خواهیم چنین چیزی نمی خواهیم. قانون یک سیر طبیعی در جامعه دارد و آن سیر طبیعی این است که اول یک سلسله مفاهیم واقعی وجود داشته است بعد طبیعتا یک سلسله مفاهیمی که اعتبار ادبی بوده است بیشتر جنبه فعل و انفعال و تأثیر و تأثر داشته است بعد یواش یواش یکی دو تا سه تا پنج تا آثار بارشده است. همین جوهری جامعه آثار بارشده است. در جامعه وقتی می خواهد ملکیت را بار کند ممکن است برگردد به ده تا اثر. در یک جامعه. همچنین تحریم. عرض کردیم در بحث مک اسب حرم علیکم الدم خب این بحث اقایان اصولی ها دارند تحریمی که مضاف به اعیان است به چه معنا است. خب گفته اند معنای حرمت خوردن مثلا.

لکن می دانید این یک رأی است. یک رأی دیگر این است که مخصوصاً گفتیم که احتمال دارد که تحریم که در کتاب باشد فرق بگذاریم با تحریمی که در سنت است. گفته نشده است نه اینکه جایی دیدم. فعلاً به عنوان وجه نقل کردیم تحریم به عنوان کتاب چون به عنوان قانون و دستور اساسی است قانون اساسی است و دستور حساب می شود این یک معنای عامی پیدا می کند. احکامی که در ضمن او هست بیش از یکی است. این طور نیست که حرمت شرب باشد. تحریم یعنی محرومیت. این محرومیت در آن حرمت شرب دارد نجاست دارد این محرومیت حرمت بیع و شراع دارد. در این محرومیت مانعیت صلاه دارد عرض کردم متعارف نیست این معروف نیست به این مبنا بین فقها من به عنوان احوال عرض کردم اگر در روایات آمد ان رسول الله حرّم کذا مثلاً حرّم دم. این مثلاً عبارت باشد از مسئله شرب. اما وقتی در قرآن می آید یا در هر قانونی فرق نمی کند چون در لغت اسلامی می خواهیم صحبت کنیم اما اگر در قرآن تحریم آمد خیلی معنای عامی پیدا می کند

س:...

ج: بحث اطلاق اصولی نیست که بحث لفظی باشد. بحث قانونی است. تفسیر قانون است. بحث لفظی نیست. این جاها متدسفانه کمی خلط شده است. بحث این است که اصولاً تحریم کتاب یک محرومیت ع ام است. مثل قانون اساسی. محرومیت کتاب غیر از محرومیتی است که در زمان امام صادق آمده است. عرض کردم الآن یاد می آید در عبارات فقهای خودمان دیده باشیم خودم عرض می کنم این مطلب را. شاید سنی ها هم نگفته باشند شاید هم گفته باشند من توجه نداشته باشم. فعلاً به کسی نسبت نمی دهم تقریق مابین کتاب و سنت را به این معنایی که عرض می کنم چون یاد می آید نیست جایی دیده باشم.

آن وقت نتیجه اش این می شود که محرومیت، ببینید محرومیت یک معنای حقیقی و واقعی داشت مثلاً غذایی هست سفره ای هست دست شما را ببندند که غذا نخورید این محرومیت است. این بعد می آید به محرومیت لغت ادبی. به بچه می گوید که دست به این غذا نزن کذا نکن مواظب باش یا زبان فارسی خودمان می گوید اگر به این غذا دست زدی چیز است! یعنی یک آثاری به آن اضافه میکند. این بعد یواش یواش شکل مثلاً به این پیدا می کند حق نداری بخوری حق نداری جای دیگر ببری نمی توانی به کسی هدیه کنی. این مجموعه اینها تفسیر می شود به تحریم. یا مجموعه اینها تفسیر می شود به ملکیت. مجموعه اینها. و این مجموعه به حسب جامع بشری فرق می کند. و نکته نکته عرفی و اجتماعی است. یک اصطلاحی هست امروزی ها سکولاریکی از معانی سکولار را معنای عرفی می گیرند مرادشان این معنا است می گویم شاید به این معنا جایی ندیده باشیم در حقیقت این امور را عرفی صرف می دانند در این عرف بوده است که این

سیب را میخورند هدیه می دادند در یک عرف دیگر بوده است که سیب را میخورند هدیه نمی دادند. اینجا ملک به یک معنا می آید آنجا ملک به یک معنا می آید. نه اینکه ملک دارای یک مفهوم ثابتی است یک حقیقت ثابتی است. عرض کردیم ظاهر عبارت شیخ انصاری که ملکیت را اعتباری نمی داند انتزاعی می داند ظاهرا نظر شیخ این است. این نظر نتیجه اش این است که احکام تکلیفی و وضعی هر دو انتزاعی هستند. یعنی وجوب هم انتزاعی است. چنانچه به حال این مبنا را گفتیم اینکه مبنای مرحوم نائینی که هر دو اعتباری هستند مبنای مرحوم آقا ضیاء که حکم تکلیفی انتزاعی است لکن حکم وضعی اعتباری است. این معنا می گوید هر دو انتزاعی هستند. وجوب هم انتزاعی است. نه اینکه وجوب دارای یک حقیقت قانونی است. دارای حقیقت قانونی نیست. وجوب در این جامعه یعنی حتما انجام داده اگر ندادی ملامت می شوی. اگر انجام ندادی از ده بیرون می کنند. اما ممکن است در یک روستای دیگر در یک جای دیگر وجوب معنایش این است که حتما انجام بدهی و اگر انجام ندادی کتک می زنم. در یک جامعه دیگر اگر انجام ندادی این در جواب می خوابد یعنی تدریجا این مجموعه احکام می گوئیم در این ده واجب است آن وقت وجوب را باز می کنیم انتزاع شده است از بیست تا این طوری پنج تا این طوری. انجام باید بدهی نمی توانی ترک کنی اگر ترک کردی مروت از شغل عمل پیدا می کنی محرومیت از سفر پیدا می کنی اگر ترک کردی زندان یا جریمه نقدی می شوی. هی برایش آثار بار میکشند. اگر این واجب است به این معنا که حق نداری برای انجامش پول بگیری. این واجب است یعنی حق نداری شما به کسی دیگر واگذار کنی او از طرف شما انجام دهد. این یکی یکی ببینید این ها را با هم جمع کنید در یک جامعه ای ممکن است ۵ تا باشد ۶ تا باشد هشت تا باشد ده تا باشد این اسمش را می گذارند وجوب.

نه اینکه وجوب یک اعتبار معینی است. یک حقیقت عرفی است به حسب عرف این فرق می کند و عرف هم مخصوصا خب شما اجمالا شاید شنیده باشید بعضی از علمای تاریخ حالا بگوئیم علمای جامعه شناسی معتقدند عامل اساسی برای تغییرات در زندگی بشر چه در خصایص روحی خودش چه در قوانین و فرهنگی که دارد چه در تمدنی که دارد عامل اساسی فقط محیط و جغرافیایی است که او زندگی می کند. انسانی که در کوه زندگی می کند دارای فرهنگ خاصی است در صحرا کنار رودخانه کنار دریا هر انسانی در مناطق سردسیر گرمسیر تصادفا از جمله اینها این کیست که کتاب تاریخ و تمدن اسلام عربی را نوشته است ایشان در همان اولش هم دارد در اول کتاب ایشان عامل اساسی بشر را برای اجتماع برای فرهنگش برای تمدنش برای افکارش یک عامل اساسی افرادی هستند که عامل اساسی در زندگی بشر مثلا یکی است یا دو تا است یا سه تا است اینها جزء تک عاملی ها هستند آن معتقد است که این عامل اساسی همین جامعه است. لذا همین اول اگر کتاب تاریخ را نگاه کرده باشید به خودش شبهه می کند که اگر عامل وضع جغرافیایی و محیط زیست باشد خب پیغمبر اکرم بین مکه و مدینه بودند جای دیگر که نرفتند. پیغمبر اکرم زندگی شان بین مکه و مدینه بودند و این دو شهر مخلف هستند

تاریخا هیچ شواهد تمدن ندارند. نه مکه دارد نه مدینه. چطور می شود یک تمدن به این بزرگی توسط پیامبر اکرم پیاپی گذاری شود با اینکه این دو هر دو فاقد تمدن هستند.

ایشان جواب می دهد به اینکه چون تفکرش هست عامل جغرافیایی عامل مهمی است محیط زیست عامل مهمی است. ایشان می گوید بله به اصطلاح بنده باز یاکم و زیاد بنده شاید معلومات ما از مکه و مدینه کم است اما بهرحال ما باید معتقد باشیم که این منطقه خودش تمدن خیز بوده است ولو به ما نرسیده است. خوب دقت کنید یعنی وجود یک تمدن بزرگی مثل تمدن اسلامی که توسط رسول الله پایه گذاری شده است بین این دو شهر، این حاکی است که این دو شهر خصلت تمدن سازی دارد ولو الآن به ما نرسیده است فعلا لذا می گوید ممکن است در آینده در زیر زمین حفریاتی که در مکه و مدینه شود آثار یک تمدن بزرگ پیدا شود. حدود تفکرش چون نمی شود چنین محیطی چنین تمدن بزرگی را ایجاد کند بدون اینکه خود محیط تمدن ساز باشد. باید این فرض را بکنیم. این تفکرات در تاریخ بشر انواعش بوده است یکیش این است. لذا من عرض کردم اینجا فکر واحدی نسبت نمی دهم چون انواع این تفکرات در زندگی بشر، خلاصه اش این است که قانون چه به صورت احکام تکلیفی باشد باید و نباید باشد چه به صورت احکام وضعی باشد مثل ملکیت و غیره و اینها تمام اینها انتزاعی هستند. حتی وجوب هم انتزاعی است. به خلاف آقا ضیاء که حقیقی می داند. لذا انتزاع وجوب به هر جامعه ای فرق می کند. ممکن است در یک جامعه ای وجوب انتزاع کند از ۵ باید و نباید و در یک جامعه ای انتزاع کند از هشت تا در یک جامعه ای ۱۵ تا مثلا مرحوم صاحب جواهر در بحث اخذ اجرت خواندیم ایشان فرمود در مفهوم وجوب خوابیده است کعب اید مجانی باشد. ما چون خودمان تحلیل وجوب کردیم که چیست.

خب ممکن است جواب این آقایان این باشد بله ممکن است در یک جامعه ای مثل جامعه اسلامی در وجوب خوابیده باشد مجانی باشد. یا مثلا در جامعه ای مثل جامعه ای که مبتنی بر عبد و مولا بوده است به تعبیر ما چون عبد نمی توانسته است در مقابلش پول بگیرد. در جامعه عبد و مولا در آن خوابیده است. چون میدانید آقای خویی مرحوم آقا شیخ محمد اصفهانی ابروانی استاد ایشان این مبنای جواهر را قبول نمی کند. می گوید در وجوب چنین چیزی نخواهید است. خوب دقت کنید آن می گوید در وجوب ببینید اینکه می گوید در وجوب خوابیده است یعنی مثلا وجوب راشش تا گرفته است. یکیش باید مجانی باشد. آن می گوید نه این در آن نخواهید است. این است که من عرض کردم فرهنگ ها و جوامع فرق می کند الآن نگاه کنید در حوزه شیعه در یک تفکر شیعه اصولی دو فقیه دو برداشت دارند. آن می گوید در وجوب خوابیده است مجانی بودن آقای خویی و مرحوم نائینی هم ظاهرا مرحوم آقا شیخ محمد حسین که در وجوب چنین چیزی نخواهید است که مجانی باشد. وجوب الزام است. اینها الآن به حسب ظاهر بین دو فقیه است. اما در این تحلیلی که می آید می گوید

بحث دو فقیه نیست. این دو جامعه است دو تفکر است دو ریشه اجتماعی دارد نه اینکه دو فقیه فقط باشند و از یک مذهب واحد. ممکن است صاحب جواهر چون هنوز زمانش با روابط عبد و مولا قوی تر است به ذهنش می آید که در وجوب مجانیت خوابیده است. اما در مورد آقای خویی قدس الله نفسه که مسائل عبد و مولا کلاً مطرح نبوده است و بردگی در جهان به حسب ظاهر از میان برداشته شده است در این جور جامعه می گوید در وجوب چطور مجانیت خوابیده است؟ مجانیت نخوابیده است.

پس یک تفسیر دیگری برای قانون چه تکلیفی چه وضعی هر دو انت زاعی است البته این مطلب که خود وجوب هم انتزاع می شود این را در بعضی از عبارات دیده ام نمی خواهد حالا مصدرش و خصوصیاتش را بگویم. نتوانسته است تحلیل کند گفته است این هم انتزاع می شود. فکر می کنم همین طوری آورده است فکر نمی کنم ملتزم به لوازمش شود.

علی ای حال دیگر وارد آن بحث نشویم. این البته این لوازمی دارد یکی از همان لوازمش همین جامعه هایی است که الآن تقریباً در غرب یعنی یک زیربنای واحدی را برای اعتبارات قانونی در نظر نمی گیرند. جامعه است پیشرفت و پسرفت دارد تمدن است فرض کنید یک وقتی چیزی به نام مالکیت معنوی یا ملکیت معنوی مطرح نبود مثلاً کسی یک کتاب می نوشت می خواست کسی دیگر آن را چاپ کند خیلی دردسر داشت. حالا نه یک بدبختی پنجاه سال زحمت می کشد کتاب می نویسد یک نفر دیگر می داند بعضی از این دستگاه ها هست که وقتی معلومات و ورق را به دستگاه می دهید به نظرم در هر دقیقه دو جلد کامل از آن در می آورد. دو تاسه تا جلد آخرین آماری که گرفتم سابقاً هر دقیقه یکی بود. یکی کتاب کامل مجلد صحافی از آن طرف بیاید بیرون. شما فقط معلومات می دهید ورق و مقوا و رنگ هم می گذارید ممکن است در بیست و چهار ساعت مقدار زیادی کتاب چاپ کند. خب این مالکیت معنوی خواهی نخواهی در این جامعه شکل قوی پیدا میکند. آن در آن جامعه قبلی مالکیت معنوی که من کتاب نوشتم کسی حق ندارد استنساخ کند چون واقعاً اگر من کتاب میداشتم و بیچاره ای می خواست این را پخش کند باید استنساخ می کرد دیگر خود استنساخ عمرش را می گرفت. لذا ممکن بود بگویم مالکیت معنوی معنا ندارد. این آقا خودش نوشته است می فروشد. مطرح هم نمی کنند در کتاب های قبل نوشته اند حق چاپ محفوظ است برای ناشر. چون واقعاً به این معنای امروز مطرح نبود.

لذا اینها می گویند ما چیزی به نام قوانین و زیربنا و این حرفها نداریم این یک جامعه است یک رشد جامعه است البته شما می دانید اضافه بر اینکه در بدایت جامعه بشری اختلاف شدید است در نهایتش هم اختلاف است که در نهایت به دو تفکر بر می گردد یک تفکر اینکه جامعه همین است که هست. همین ظلم و فساد و بی بند و باری و همین تجاوز به حقوق دیگران و سلب حقوق دیگران هست تا جایی که

بشر همدیگر را نابود کنند. چون معتقدند چند دوره بشر آمده است با هم جنگیده است همه را نابود کرده است تک و توکی مانده است باز یک گوشه نسل بشر زیاد شد. یک تفکری این طور هست که یک تمدن هایی کامل درست شد که از تمدن فعلی واقعا قوی تر بوده است. یعنی این اصطلاح قالی سلیمان که به هوا می رفت اینها معتقدند که یک تمدنی است این قالی از آن تمدن در اختیار حضرت سلیمان قرار گرفت. یک تمدنی بشر بود که خود قالی می نشست یک قسمت قالی را بالا پایین می کرد قالی به پرواز در می آمد احتیاج به هواپیما نداشت. حتی ادعا کرده اند با مثل قالی و اینها به کرات دیگر هم می رفتند. حالا این بحث یک رشته ای هست برای خودش که افرادی در روایت ما هم دارند قبل عالمکم هذا اثنی عشرة الف آدم و قبل هذا اثنی عشر الف آدم به نظرم سندش معتبر بود الآن فکر کردم قبل از درس هم فکر کردم اما به نظرم بد نبود سندش خیلی پرت و پلا نبود.

بهر حال این را هم دارند. الآن هم یک تفکر دیگر هم هست که البته باز این هم عرض کردم یک عرض عریضی دارد اجمالش که نه این حالت برداشته می شود. این حالت که ظلم و جنایت و فساد هست این از جامعه بشری برداشته می شود و اصولا جامعه بشری فاقد اینها می شود که طبعاً نکته اساسی اش باید با رشد عقلانی و علم و آگاهی باشد و با این حسابها بشر به مرحله ای می رسد که دیگر در آن نیست. که من اسمش را گذاشتم جامعه مهدوی. یعنی یک تفکری است که لا اقل به جامعه مهدوی اعتقاد دارد. اگر به خود وجود حضرت مهدی اعتقاد ندارد به جامعه مهدوی اعتقاد دارد. این هست اما در بدایت جامعه بشری اختلاف است در نهایتش هم به این درجه اختلاف. خلاصه کنیم حرف خود را پس این یک تفسیر دیگری است که من فکر می کنم این تفسیر را و شئون این تفسیر و لوازم و توابعش را فروغش امروز بیشتر محل ابتلا است. یکی از ابتلائات امروز که ما اسلامیین چون اسلامیین میخوانند قوانین را لا اقل به دو بخش ثابت و متغیر معنا کنند. این با این تفکر بیشتر منافات پیدا می کند.

و اصولاً من عرض کردم که این حرف که جامعه بشری این طور بود بعد آن طور شد اینها خیلی هایش خیالات و اوهام شبیه است هیچ نکته علمی ندارد. اصولاً جامعه بشری نحوه واحدی ندارد. ما در جامعه مکه و مدینه قانون اصلاً وجود نداشت. غیر از قرآن و آنچه که پیغمبر فرمودند. چون عرض کردیم که پیغمبر که مدینه آمدند یک دستور العملی نوشتند به عنوان به قول بعضی ها قانون اساسی بین مسلمان ها و یهود. در مکه چون پیغمبر سلطه سیاسی نداشتند جمع کردند یکی از مستشرقین و شماره گذاری کرده است ۵۲ ماده است. این در مواد مختلف آمده است. یعنی این قانون بین یهود و بین پیغمبر در مصادر مختلف آمده است کم و زیاد شده است. یکی از مستشرقین که به فارسی هم ترجمه شده است نخستین قانون اساسی دنیا اسمش را گذاشته اند. این قانون اساسی به این معنا بین یهود و مسلمان ها. این ۵۲ ماده را جمع کرده است. از کتب مختلف هم جمع کرده است. هست راست است در کتب اسلامی هست اما این طور مرتب نیست

این با مجموعه نسخ و روایات و همه را جمع کرده است با شماره گذاری ۵۲ ماده قانونی کرده است به عنوان قانون اساسی. این را خود پیغمبر دارد غیر از قرآن که به عنوان قانون اساسی عرض کردیم کرارا مطرح است اما به طور طبیعی بشر نداشته است اما این به این معنا نیست که نبوده است. خب قبل از اسلام به ۲۵۰۰ سال قانون حمورابی است. هست حالا قبل از اسلام. تصادفا قوانین حمورابی در همین عراق فعلی است بابل است اما در خیلی از جوامع مثل همین الآن جوامع بعدی ما مثلا همین بحث های قانونی که در مشروطیت ایران شد مال صد و خورده ای سال است. مشروطیت در سال ۱۳۲۴ امضا شد توسط مظفر الدین شاه و ۲۵ قانون دیگر نوشتند. این خب فرض کنید مثلا قمری حساب کنید ۱۱۳ سال قبل. شمسی هایش یادم نیست. به سال قمری ۱۱۳ سال قبل. سه چهار سال تفاوتش می شود به لحاظ شمسی. اما ما در چهار هزار سال قبل قوانین حمورابی داریم. این مطلب که مثلا جامعه بشری این طور بود بعد این طور شد بعد مجاز ادبی شد این اصلا اثبات تاریخی اش مشکل است اصلا برای بشر کاملا مشکل است. مخصوصا که تازه بعد از تمام این حرفها محدوده آنچه که قدمای ما و مورخین نوشته اند اصحاب فکر فلسفه فلان اینها مربوط به همین منطقه ما است. بعد از پیدا کردن آمریکای لاتین و اینها با یک تمدن های دیگری رویه رو شدند با فرهنگ های دیگری رویه رو شدند که اصلا کلا با تفکرات اینها فرق می کرد. اینکه بگوییم بشر اول این طور بود بعد آن طور شد انصافا شبهه به اوهام و خیالات است. یعنی انصافا اثبات علمی نمی شود بر آن کرد. به ذوقیات شبهه است. یعنی می شود اصولا من در مباحث الفاظ عرض کردم متعارف این است وقتی می خواهند سیر تمدن یک بشری را حساب کنند الآن متعارفشان این است.

یکی روی بچه حساب می کنند فرض کنید مثلا بچه اول معنای اسمی را یاد می گیرد بعد معنای حرفی مثلا در بحث معنای حرفی عرض کردم یکی هم روی جامعه های عقب مانده. مثلا می روند در آفریقا یک جامعه هایی که یک منطقه ای که کاملا مثلا حالت عقب ماندگی دارد مثل مثلا عصر حجر زندگی می کند اصلا رسمشان این است و انصافا با این دو نمونه ای که من عرض کردم با این مقدماتی که عرض کردیم که امر حقیقی باشد بعد بشود اعتبار ادبی بعد بشود اعتبار قانونی و این اعتبار قانونی هیچ زیربنایی نداشته باشد انصافا حرف نادرستی است. اینکه ما معتقدیم ممکن است این مطلب در بعضی از جوامع باشد یا حتی جوامعی که امروز داریم. این تجربه ها باشد کن خداوند متعال به انسان قدرتی داده است که همین چیزهایی را که به اسم حالا فرض کنید ۵ حکم به اسم وجوب بود که لکن خداوند به خاطر نکته ای که انسان دارد که نکته اساسی اش عبارت از عقل و بعد علم و بعد اراده یا آزادی باشد کاملا به آنها مسلط است کم و زیاد می کند تعدیل می کند یک وجدان اخلاقی برای خودش فرض می کند به قول قدیمی ها یک عقل عملی برای خودش فرض می کند جمله ای از آنها حذف می کند جمله ای اثبات میکند جمله ای به آنها اضافه می کند. این هست این نیست که مثلا این ول باشد برای خودش یک دفعه

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

چهارشنبه - ۱۳۹۶/۰۱/۳۰

موضوع: خارج اصول فقه

صفحه ۱۱

جلسه: ۱۰۱

.....
بشود ۵ تا یک دفعه بشود ۷ تا یک دفعه بشود ۸ تا این مطلب مطلب صحیحی به نظر نمی رسد. لذا این مبنا اصولاً نه شواهد تاریخی مؤید
او است نه با واقعیت وجدان انسانی و فطرت انسانی و نعمت الهی که به نام عقل در وجود انسان هست، با تکیه بر علم و عقل و بعد با
آزادی و اراده انصافاً این طور در نمی آید قابل توضیح و روشنی نیست.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین